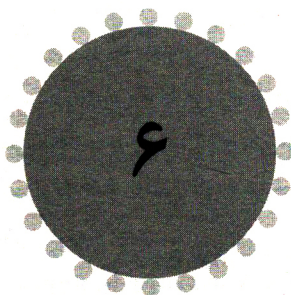


سوزان لافلور  
مرضیه ورشوساز

# از آن طرف عشق





صبح پاکتی که نامه‌های جیلی توپش بود را برداشتم و قبل از این که مامی ببیندم، از خانه زدم بیرون. انگار توی خانه‌ی بریجت هم کسی بیدار نشده بود.

خودم یادم بود چه جوری بروم پای درخت زخم بریجت. وقتی رسیدم آن جا ایستادم و بالا را نگاه کردم. هیچ وقت خوب بلد نبودم از درخت بروم بالا. نامه‌ی جیلی را گذاشتم لای دندان‌هایم، پایین‌ترین شاخه را پیدا کردم و ازش رفتم بالا. خیلی طول کشید، چون روی هر شاخه یک دقیقه بی حرکت می‌ایستادم و فکر می‌کردم چه قدر می‌ترسم بروم بالاتر. با این که داشتم شُرشر عرق می‌ریختم و پوست دستم لیز شده بود، اما همین جور به بالا رفتن ادامه دادم. آخرش رسیدم به جایی که حس کردم نمی‌توانم بروم بالاتر. با احتیاط نشستم، نامه‌ی جیلی را از دهانم آوردم بیرون و یک جوری که تکیه‌اش به تنه‌ی درخت باشد، گذاشتمش روی شاخه. به نظرم باید همین کار را باهاش می‌کردم. بعد هم برگشتم پایین.

ورمونت مثل ویرجینیا گرم و چسبناک نبود، اما بعضی وقت‌ها واقعاً گرم